

دکتر آنتونی جی. توماسینو، یهودیت پیش از عیسی جلسه 7، شورش هامونی

تونی توماسینو و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آنتونی توماسینو در حال تدریس در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه 7، شورش هامونی است.

خب، داریم به زمان شورش هامونی می‌رسیم.

بنابراین، بیایید نگاهی به پیشینه و آنچه که باعث به وجود آمدن این [موضوع] شد، بیندازیم. در مورد فضای سیاسی، که قبلاً تا حدودی در مورد آن صحبت کرده‌ایم. سلوکیان موفق شدند فلسطین را حدود سال ۲۰۰، بین ۲۰۴ تا ۲۰۰ قبل از میلاد، از مصر بگیرند، که این اتفاق در آن دوره رخ داد.

یهودیان فلسطینی به احتمال زیاد در ابتدا از این اتفاق خوشحال بودند. آنها قبلاً سعی کرده بودند علیه بطلمیوسیان شورش کنند زیرا فکر می‌کردند که مالیات کمتری دریافت خواهند کرد. خب، آنها به زودی متوجه خواهند شد که چمن همیشه در آن سوی تپه سبزتر نیست.

ببینید، اتفاقی که افتاده بود این بود که، بله، سلوکیان، در بیشتر موارد، در مورد مالیات با مردمی که بر آنها حکومت می‌کردند، نسبتاً آسان‌گیر بودند. اما بعد خیلی سریع خود را نیازمند پول نقد زیادی یافتند. دلیلش این بود که سلوکیان تصمیم گرفته بودند به یونانیان در نبردشان علیه رومی‌ها کمک کنند.

خب، رومی‌ها پیروز شدند. و یکی از سلوکیان به اسارت درآمد. و در واقع، پسر آنتیوخوس سوم در روم به اسارت گرفته شد.

و سلوکیان مجبور شدند او را باج بدهند. خب، رومی‌ها مردمی نبودند که در پیروزی بخشنده باشند. و مقدار پولی که سلوکیان مجبور بودند به رومی‌ها بپردازند، در واقع اقتصاد آنها را فلج می‌کرد.

البته، برای پرداخت هزینه‌های خود، آنها مجبور بودند از مردم مالیات بگیرند. در زمان سلوکیان، خب، یهودیان فکر می‌کردند که در زمان بطالسه اوضاعشان بد است. در زمان سلوکیان، مالیات‌ها سر به فلک می‌کشید.

و بنابراین، آنها به طور خاص از این تحول راضی نبودند. حال، قبل از آزار و اذیت، این واقعیت که یهودیان به این شکل مالیات می‌گرفتند، منجر به افزایش فریادهای حزب هلنیست برای تبدیل اورشلیم به یک شهر شد. زیرا به عنوان یک شهر، آنها از مالیات معاف می‌شدند.

بنابراین، ما آغاز چیزی را داریم که اصلاحات هلنیستی نامیده می‌شود. کتاب مکابیان چیزی می‌گوید به این مضمون که در آن روزها، برخی از افراد شرور و بی‌ارزش یهودیان گفتند، بیایید به ملت‌ها برگردیم زیرا از زمانی که از آنها جدا شده‌ایم، چیزی جز شر بر ما نازل نشده است. آنها تصمیم گرفتند که سعی کنند یونانی شوند.

به ما گفته شده که آنها تا جایی پیش رفته بودند که بسیاری از افراد سرشناس سعی در لغو ختنه خود داشتند. و اگر فکر می‌کنید این نمادین است، اینطور نیست. این یک کار نمادین بود.

آنها واقعاً روش‌هایی داشتند که می‌توانستند از آنها برای از بین بردن علائم ختنه خود استفاده کنند. چیزی نیست که بخواهم به جزئیات آن پردازم یا شخصاً تجربه کنم. به هر حال، جیسون، که برادر کاهن اعظم، او نیاس دوم است، به آنتیوخوس رشوه می‌دهد تا او را به عنوان کاهن اعظم منصوب کند.

این اتفاق در سال ۱۷۰ قبل از میلاد رخ می‌دهد. خب، می‌دانید، آنتیوخوس به پول نیاز دارد. بنابراین آنتیوخوس از پذیرفتن رشوه بسیار خوشحال می‌شود.

از نظر او، یک کاهن اعظم به اندازه دیگری خوب است. گذشته از همه اینها، هر دو از یک خانواده، از نوادگان هارون و غیره هستند.

خب، چرا که نه؟ خب، جیسون می‌خواهد این فرآیند تبدیل اورشلیم به یک شهر را پیش ببرد، و تقریباً می‌شود التماس‌هایش را شنید. حرف‌هایش خیلی شبیه حرف‌های یک سیاستمدار یا رئیس دانشگاه یا چیزی شبیه به این است. می‌دانید، ما به پول نیاز داریم.

این فداکاری بسیار کوچکی است که ما باید انجام دهیم تا به آن نوع آزادی که این برای ما به عنوان یک شهر به ارمغان خواهد آورد، دست یابیم. بنابراین، آغاز اصلاحات در این زمان تحت جیسون رخ می‌دهد. اما اتفاقی که می‌افتد این است که جیسون توسط یک یهودی رادیکال‌تر، مردی به نام منلائوس، شکست می‌خورد.

منلائوس عضو قبیله هارون نیست. منلائوس حتی در واقع یک کاهن هم نیست. او به هر حال یک کاهن است. و با این حال، او اکنون جابجا شده است، و اکنون سلسله کاهنان مشروع را جابجا کرده است تا کاهنی را به نوعی مهره سیاسی خود تبدیل کند.

بنابراین، با توجه به اینکه منلائوس اکنون به عنوان کاهن اعظم یهودیان را رهبری می‌کند و منلائوس کاملاً مدیون آنتیوخوس است، آنتیوخوس فکر می‌کند که این به معنای امنیت اورشلیم خواهد بود و اکنون نگرانی چندانی در مورد هرگونه شورش از یهودیه نخواهد داشت. منلائوس سلطنت خود را به عنوان کاهن اعظم با تصمیم به غارت تمام گنجینه‌های معبد آغاز می‌کند. در سخنرانی بعدی کمی بیشتر در مورد معبد صحبت خواهیم کرد.

اما یکی از اتفاقاتی که اینجا می‌افتد این است که معبد مدت‌ها به عنوان مخزن ثروت عمل می‌کرد و بسیاری، از ثروتمندترین شهروندان یهودی در اورشلیم، وجوه خود را در معبد سپرده‌گذاری کرده بودند. خب، منلائوس با این وجوه به خودش کمک می‌کرد و این باعث خوشحالی یهودیان نمی‌شد.

اما تا زمانی که آنتیوخوس سهم خود را می‌گرفت، قصد دخالت نداشت. بنابراین، چه چیزی شورش واقعی را در اینجا تحریک می‌کند؟ خب، آنتیوخوس، با این فکر که اورشلیم امن است، تصمیم به حمله به مصر می‌گیرد. حالا، یک کودک هشت ساله تاج و تخت را به دست گرفته است.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که این زمان ایده‌آلی برای تصرف سرزمین مصر است. آنتیوخوس با ارتش خود به مصر سفر می‌کند، از مرز عبور می‌کند، و ناگهان، چه کسی را در آنجا جز یک ژنرال رومی و گروهی از سربازان رومی خواهد یافت. حال، آنتیوخوس، این آنتیوخوس چهارم است، او چیزهایی در مورد سربازان رومی می‌دانست.

او قبل از اینکه توسط پدرش آزاد شود، در روم اسیر بود. بنابراین، او می‌دانست که مخالفت با روم به چه معناست. او دیده بود که آنها با یونانیان چه کرده‌اند.

و او نمی‌خواست با روم وارد درگیری شود. اما تصمیم گرفت که این اتفاق بیفتد، او باید در تمام این ماجرا آبرو را حفظ می‌کرد. بنابراین، او به ژنرال رومی می‌گوید، خب، ما درخواست‌های شما برای خروج از مصر را با مشورت بررسی خواهیم کرد.

و این ژنرال رومی، من فقط به تصویر فوق‌العاده از یه همچین چیزی تقریباً کارتونی تو ذهنم دارم. می‌دونید این آنتیوخوس اپیفانس، از اون چیزی که ما می‌دونیم، یه آدم واقعاً هیکلی و خیلی با ابهت بوده. و من می‌تونم تصور کنم که این ژنرال رومی کوچولو شمشیرش رو بیرون می‌کشد و به سمت آنتیوخوس اپیفانس می‌ره.

و او دایره‌ای روی شن‌ها دور آنتیوخوس اپیفانس می‌کشد. و می‌گوید، اوه، بله، هر چقدر می‌خواهی وقت بگذارد. اما روم قبل از اینکه از آن دایره خارج شوی، از تو پاسخی می‌خواهد.

بسیار خب، آنتیوخوس حالا توسط رومی‌ها تحقیر شده و مجبور به عقب‌نشینی از مصر شده است. حالا شاید از خود بپرسید که رومی‌ها آنجا چه کار می‌کردند. خب، به عبارت ساده، رومی‌ها نمی‌خواستند هیچ پادشاهی بیش از حد قوی و قدرتمند شود.

آنها مصر را منبع بسیار مهمی برای روم می‌دانستند زیرا مقدار زیادی از غلات مورد نیاز آنها را فراهم می‌کرد. بنابراین، رومی‌ها نمی‌خواستند سلوکیان کنترل مصر را به دست بگیرند. به هر حال، آنتیوخوس اپیفانس چگونه می‌خواهد به این موضوع واکنش نشان دهد؟ خب، او به نوعی دمشق بین پاهایش گیر کرده است و به آرامی به خانه برمی‌گردد.

خب، همانطور که اغلب اتفاق می‌افتد، در چنین موقعیت‌هایی، شایعه‌ای به سرعت در سراسر شرق پخش شد مبنی بر اینکه آنتیوخوس اپیفانس در مصر کشته شده است. و بنابراین جیسون، کاهن اعظم سابق برادر اونیاس دوم، با شنیدن این شایعه مبنی بر مرگ آنتیوخوس اپیفانس، تصمیم گرفت که اکنون فرصت مناسبی برای بازپس‌گیری معبد است. بنابراین، او برای خود ارتشی از آمونیت‌ها را جمع‌آوری کرد و آنها را استخدام کرد.

او همچنین توسط همان خانواده توبیاس که بارها و بارها در موردشان شنیده‌ایم، حمایت مالی می‌شد. او ارتشی را که توسط توبیاس حمایت مالی می‌شد، جمع‌آوری کرد و به اورشلیم حمله کرد. آنتیوخوس چه واکنشی نشان داد؟ او می‌شنود که منلائوس، کاهنی که او به عنوان کاهن اعظم در اورشلیم منصوب کرده بود، در معبد مورد حمله قرار گرفته است.

او معتقد است که این یک حمله شخصی به خودش و اقتدارش است. و بنابراین، آنتیوخوس نیروهایش را منحرف می‌کند. نه، او قصد نداشت رومیان را به چالش بکشد، اما اگر این کار را بکند، اجازه نمی‌دهد. یهودیان او را تحت فشار قرار دهند.

بنابراین، او با ارتش خود به سمت اورشلیم لشکرکشی می‌کند. خب، همین که ارتش او به اورشلیم نزدیک شد، جیسون مثل موشی که از کشتی در حال غرق شدن فرار می‌کند.

و او دوباره ظاهر خواهد شد. اما آنتیوخوس بلافاصله حکومت نظامی را در اورشلیم برقرار می‌کند. علاوه بر این، آنتیوخوس معتقد است که بخشی از مشکل در اینجا در دین عجیب و غریب یهودیان نهفته است.

آنتیوخوس اپیفانس خود را خدا می‌دانست. در واقع، لقب او، اپیفانس، به معنای مظهر است. او مظهر خداست.

در واقع، او این موضوع را آنقدر جدی گرفت که در برخی از سکه‌هایش، که معمولاً چهره زئوس در سکه‌ها ظاهر می‌شد، چهره خودش را به جای چهره زئوس قرار داد، زیرا، می‌دانید، او زئوس روی زمین بود. و او احساس می‌کرد که امتناع یهودیان از پرستش او به این معنی است که آنها با امپراتوری سلوکی بازی نمی‌کنند. آنها این دین دیوانه‌وار خود را دارند که آنها را از همکاری با سایر ملت‌ها باز می‌دارد.

بنابراین، او تصمیم می‌گیرد که اکنون باید دین یهود را در یهودیه ریشه‌کن کند. یکی از کارهایی که او انجام می‌دهد این است که در شهر اورشلیم، قلعه‌ای به نام عکا می‌سازد. این موضوع در تمام این مدت به یک نقطه اختلاف بزرگ تبدیل خواهد شد، زیرا این عکا مانند یک قلعه عظیم در وسط اورشلیم بود که سربازان یونانی در آن مستقر بودند.

خب، شما حضورش را حس می‌کنید. بگذارید ببینم می‌توانم عکسی از آن پیدا کنم یا نه. فکر می‌کنم اینجا در همین بخش باشد. اما این برج بزرگ را دارید که تمام این سربازان یونانی الان مراقب یهودیان هستند و مطمئن می‌شوند که از خط قرمزشان خارج نشوند.

یک ماکت از عکا وجود دارد. همانطور که می‌بینید، آنجا مکان بسیار با ابهتی بود. آزار و اذیت مذهبی، کتاب مکابیان دوم توصیف بسیار زنده‌ای از آنچه در اینجا اتفاق افتاده است، ارائه می‌دهد.

اما اساساً، ایده این است که یهودیان باید یاد بگیرند که خدایان یونانی و آنتیوخوس را به عنوان نماینده خدایان یونانی بر روی زمین بپذیرند. کتاب دانیال می‌گوید که آن موجود نفرت‌انگیز که باعث ویرانی می‌شود در معبد اورشلیم برپا شده بود. این موجود نفرت‌انگیز نوعی بت است که آنتیوخوس را به عنوان خدای یونانی، احتمالاً زئوس، نشان می‌دهد.

بنابراین، فرقه‌ی دولتی یونان بر اورشلیم تحمیل می‌شود. قوانین و رسوم یهودی را غیرقانونی اعلام می‌کند. به ما گفته می‌شود که یهودیان از ختنه کردن منع شده بودند و هر مادری که فرزندش را ختنه می‌کرد، به همراه نوزادش اعدام می‌شد.

به ما گفته شده است که هر کسی که نسخه‌ای از تورات، قوانین یهود، را در اختیار داشت، اعدام می‌شد. به ما گفته شده است که هر کسی که روز سبت را رعایت می‌کرد، اعدام می‌شد. به نظر می‌رسید که عملاً برای هر اتفاقی که اینجا می‌افتاد، یک مجازات وجود داشت.

سفیران یونانی از شهری به شهر دیگر در سراسر یهودیه فرستاده می‌شدند و از آن شهرها می‌خواستند که برای فرقه یونانی قربانگاهی برپا کنند و در حضور، البته، آنتیوخوس، برای خدایان یونانی قربانی تقدیم کنند. بدیهی است که همه با این امر موافق نبودند. و چند منبع اصلی مقاومت وجود داشت.

یکی گروهی است که ما آن را به عنوان هاسیدیان می‌شناسیم، که به معنای پرهیزگاران است. هاسیدیان‌ها به شدت به قوانین خداوند پایبند بودند و از شرکت در هیچ یک از فعالیت‌هایی که از مردم خواسته می‌شد خودداری می‌کردند. بنابراین، بسیاری از آنها مجبور شدند شهرها را ترک کنند و به بیابان فرار کنند، جایی که این گروه‌های کوچک مقاومت را تشکیل دادند.

جناح اصلی دیگر مقاومت، خانواده حشمونایی بودند که ما آنها را با نام مکابی‌ها می‌شناسیم. این کمی اشتباه است و دلیلش را به زودی برایتان خواهم گفت.

داستان از این قرار است که وقتی سفیران سلوکی به شهر مودین آمدند، جایی که مردی به نام ماتاتیاس با پسرانش زندگی می‌کرد، افسر از مردم خواست که قربانی کنند. و ماتاتیاس که کاهن بود، و دید که این مرد در بین شهروندان بسیار مورد احترام است، دستور داد که ماتاتیاس اولین کسی باشد که قربانی‌ها را انجام می‌دهد و وفاداری خود را به آنتیوخوس نشان می‌دهد. خوب، ماتاتیاس شمشیری را که قرار بود برای انجام قربانی استفاده شود، در دست گرفت و در عوض، افسر یونانی را کشت.

و سپس پسرانش را صدا زد و گفت: «پسران من، دور هم جمع شوید، و همه شما مردمی که برای قوانین خداوند متعصب هستید، بیایید برویم و به تپه‌ها برویم.» و بدین ترتیب ماتاتیاس خانواده‌اش را از مودنه بیرون برد و آنها نیز به تپه‌ها رفتند، جایی که به جناح دوم مقاومت تبدیل شدند. خوب، همه اینها چگونه پیش رفت؟ خوب، ماتاتیاس مدت کوتاهی پس از شروع این شورش درگذشت و پسرش یهودا قدرت را به دست گرفت.

حالا، یهودا یک لقب دارد. لقب او مکابیوس است که ظاهراً به چکش اشاره دارد. انواع و اقسام گمانه‌زنی‌ها در مورد اینکه دقیقاً قسمت چکش او چه بوده، وجود داشته است.

بعضی‌ها افسانه‌هایی در مورد جنگیدن او با چکش داشتند. به نظر نمی‌رسد که این درست باشد، چون می‌دانیم که او از شمشیر استفاده می‌کرده است. می‌گویند که او از شمشیر استفاده می‌کرده است.

بعضی‌ها می‌گفتند شاید سرش شبیه چکش بوده. بعضی‌های دیگر می‌گفتند شاید پایش بوده. اما نمی‌دانیم، اما به دلایلی به او چکش‌زن می‌گفتند.

شاید به این دلیل بود، یا حدس می‌زنم به خاطر مرد چکشی. شاید فقط به خاطر روشی بود که دشمنانش را با مشت می‌کوبید. چه کسی می‌داند؟ اما به هر حال، نام مکابیوس از یهودا گرفته شده است.

یهودا رهبر اصلی شورش پس از مرگ پدرش بود. پس بیایید در مورد شورش اولیه صحبت کنیم. این شورش با جنگ چریکی مشخص می‌شد.

بنابراین، حسیدیم، حسیدی‌ها و حشمونایی‌ها هر دو به تپه‌ها رفتند و در غارهای اطراف یهودیه و اطراف اورشلیم اردو زدند. و سپس به هر شهری که با یونانیان همکاری می‌کرد، حمله می‌کردند. آنها به هر نیروی یونانی که در حال عبور از یهودیه می‌یافتند، حمله می‌کردند.

به این ترتیب، آنها در ابتدا در برخی از درگیری‌های جزئی پیروز شدند و شروع به ایجاد نامی برای خود به عنوان نیروی قابل توجه کردند. اکنون، بر سر مسئله جنگ در روز سبت، بین حسیدی‌ها، حسیدی‌ها و حشمونایی‌ها اختلاف نظر وجود داشت. گروهی از حسیدی‌ها در روز سبت در غاری اردو زده بودند و توسط ارتش یونان کشف شدند.

ارتش یونان به آنها دستور داد که بیرون بیایند و یا تسلیم شوند یا بجنگند. آنها گفتند، خوب، آنها نمی‌توانند تسلیم شوند زیرا باید به قوانین خدای خود وفادار باشند، اما نمی‌توانند بجنگند زیرا روز سبت است. و بنابراین کاری که یونانیان کردند این بود که همه آنها را زنده در غار سوزاندند.

خوب، حشمونایی‌ها با دیدن این موضوع گفتند، ما اینجا باید تصمیمی بگیریم. آیا می‌خواهیم بگذاریم مردم در روز سبت به ما حمله کنند و خودمان بی‌خیال شویم، یا اینکه مقابله به مثل کنیم؟ و آنها توافق کردند که حاضرند با هر کسی که به آنها حمله کند، حتی در روز سبت خودشان، بجنگند. شاید بتوانیم ببینیم که

آنها در اینجا کمی از اصول خود کوتاه می‌آیند، اما این تنها اولین مورد از سازش‌های بسیاری است که در پیش است.

به هر حال، پیروزی‌های اولیه‌ای وجود داشت که کاملاً قابل توجه بودند. به عنوان مثال، نیروی کوچکی به رهبری شخصی به نام آپولونیوس توسط یهودا مکابی شکست خورد و یهودا شمشیر آپولونیوس را گرفت و گفت، آه، شمشیر خوبی است، و تا آخر عمر با آن شمشیر جنگید. دیگر بس است از چکش او، درست است؟ اما پیروزی دیگری رخ داد.

در مکانی به نام بث-هورون یا سارون، که رهبر نیروهای یونانی آنجا بود، بر سربازان پیروز شد. فردی به نام گورگیاس و نیکانور در نبرد اماتوس. همه این پیروزی‌های مختلف بر این ارتش‌ها و سربازان یونانی، شهرت حشمونیان را به عنوان جنگجویانی سرسخت و تهدیدی واقعی برای ثبات امپراتوری سلوکی افزایش می‌داد.

بنابراین، پس از چندین پیروزی، یونانیان تصمیم گرفتند که وقت آن رسیده است که این یهودیان را جدی بگیرند و شخصی به نام لیسپاس را به عنوان نایب السلطنه سلوکیان منصوب کردند. لیسپاس تصمیم گرفت که این شورش در یهودیه را در اولویت اصلی قرار دهد. بنابراین، در سال 162 قبل از میلاد، پس از آنکه حشمونیان موفق به بازپس‌گیری اورشلیم شدند، 164 آنها شروع به تحمل برخی از شکست‌های خود کردند.

می‌دانید، شما این روایت‌ها را می‌خوانید و از خود می‌پرسید که آیا واقعاً نمی‌توانسته به این آسانی باشد. ما می‌دانیم که این سربازان یونانی چه توانایی‌هایی دارند. آیا واقعاً می‌توانسته به این آسانی باشد؟ من فکر می‌کنم بخشی از سوال این است که یونانی‌ها در جبهه‌های مختلفی اختلاف نظر داشتند و واقعاً نمی‌توانستند منابعی را که باید به شورش یهودیان اختصاص می‌دادند، به آنها اختصاص دهند، تا حدی به این دلیل که در ابتدا آن را خیلی جدی نگرفتند.

همانطور که آنها شروع به جدی‌تر گرفتن این موضوع کردند، پیروزی‌ها کمی بیشتر در هر دو جهت ادامه یافت. اما نه قبل از سال ۱۶۴ قبل از میلاد. در سال ۱۶۴ قبل از میلاد، حشمونی‌ها معبد را تصرف کردند و در این مرحله، ما این داستان شگفت‌انگیز را در مورد وقف مجدد معبد داریم که بعداً ثبت شده است.

طبق این داستان، برای تجدید بنای معبد، آنها ابتدا باید تمام چیزهایی را که توسط یونانیان، که خوک یا هر چیز دیگری را در آنجا قربانی می‌کردند، آلوده شده بود، پاک می‌کردند. بنابراین، آنها مجبور بودند همه چیز را تمیز کنند، آنها مجبور بودند محرابی را که در آنجا بود، جدا کنند، و گفته شده است که آجرها انبار شده‌اند زیرا آنها مجبور بودند منتظر یک پیامبر باشند تا به آنها بگویند با آجرها چه کار کنند. این یک چیز جالب است زیرا شما از خود می‌پرسید، آیا این به معنای ادامه پیشگویی در آن زمان است؟ ظاهراً همینطور بود.

به هر حال، آنها آجرها را انبار کردند، یک قربانگاه جدید ساختند، و سپس زمانی فرا رسید که قرار بود معبد را وقف کنند. و این مستلزم یک مراسم هشت روزه برای وقف معبد بود. خب، وقتی روغن خود را بررسی کردند، روغن مخصوصی که طبق قوانین لاویان ساخته شده بود، متوجه شدند که فقط برای یک روز روغن کافی دارند.

روغن باید تمام هشت روز می‌سوزید، وگرنه وقف نمی‌شد. خب، آنها از هر روغنی که داشتند استفاده می‌کردند و به طرز معجزه‌آسایی، روغن تمام هشت روز سوخت. و بنابراین، این معجزه‌ای است که تا به امروز در عید حانوکا، زمانی که یهودیان وقف مجدد معبد را به یاد می‌آورند، جشن گرفته می‌شود.

خب، بیا بیاید اینجا را ببینیم. این داستان از تلمود آمده است. بنابراین، روغن مقدس، با چیزهای مختلف زیادی مخلوط شده بود.

چرا آنها فقط روغن بیشتری تولید نکردند؟ خب، مراحل خاصی هم برای تولید روغن وجود داشت، بنابراین آنها نمی‌توانستند به همین سادگی روغن بیشتری تولید کنند. آنها مجبور بودند آن را به روش‌های خاصی تقدیس کنند و در اینجا کمی عجله داشتند. بنابراین، تمام زمان لازم برای تولید روغن هدر رفت.

.جالب است که این جشن حنوکا توسط یوسفوس ذکر شده است. او در کتابش آن را جشنواره نور می‌نامد. حنوکا در واقع به معنای وقف است.

با این حال، عید حنوکا هرگز در طومارهای دریای مرده ذکر نشده است. این عید در هیچ یک از فهرست اعیاد یهودی وجود ندارد و چندین مورد از آنها در طومارهای دریای مرده وجود دارد. و در عهد جدید نیز هرگز ذکری از آن نشده است.

این احتمال وجود دارد که در یک مورد، به ما گفته شده است که عیسی برای برگزاری یک جشنواره به اورشلیم سفر می‌کرده است و برخی فکر می‌کنند که آن ممکن است حنوکا بوده باشد، یعنی او برای برگزاری آن به اورشلیم می‌رفته است. مشکل این است که حنوکا یک جشن زیارتی محسوب نمی‌شد. شما مجبور نبودید برای برگزاری حنوکا به اورشلیم بروید.

شاید دلتان می‌خواست برای جشن هانوکا به اورشلیم بروید، همانطور که دلتان می‌خواست برای تجربه چهارم جولای یا چیزی شبیه به آن به واشنگتن دی سی بروید، اما اجباری نبود. خب، چه کسی می‌داند؟ خب، این شورش، البته، ادامه دارد. آنتیوخوس اپیفانس در شمال علیه چه کسی می‌جنگد؟ پارتیان.

به شما گفتم که آنها از بین نمی‌روند. امپراتوری اشکانی نه تنها برای یونانیان، بلکه بعدها برای رومیان نیز همچون خاری در چشم باقی ماند. بنابراین، در سال ۱۶۴ پیش از میلاد، آنتیوخوس پنجم، پسر آنتیوخوس چهارم، به عنوان پادشاه منصوب شد.

اما در این برهه، لیسایس، مردی که به عنوان نایب‌السلطنه منصوب شده بود، هنوز هم تقریباً بر کشور حکومت می‌کند. حالا، در سال ۱۶۲ پیش از میلاد، نبرد بزرگ رخ می‌دهد که در واقع اولین شکست بزرگی است که نیروهای حشمونایی متحمل شدند. نبرد بیت زکریا.

یهودا شکست خورد و به اورشلیم بازگشت. لیسایس او را تعقیب کرد و اورشلیم را محاصره کرد، اما شورش در پایتخت انطاکیه رخ داد زیرا شما این پادشاه جدید را به جای خود نشانده‌اید و هر زمان که پادشاه جدیدی را به جای خود قرار دهید، به طور خودکار شورش کرده‌اید. به علاوه، ما با این مسئله‌ی مدعیان متعدد تاج و تخت روبرو هستیم.

و بنابراین، لیسایس مجبور شد به انطاکیه برگردد و با شورش مقابله کند. بنابراین، این برای لیسایس به یک مسئله تبدیل می‌شود. او می‌گوید، آیا واقعاً ارزش دارد که این شورش را در اورشلیم دنبال کنم؟ آیا واقعاً ارزش دارد که منابعم را به این امر اختصاص دهم در حالی که در شمال علیه پارتیا جنگ در جریان است در حالی که اینجا در انطاکیه شورش‌هایی در حال وقوع است؟ چرا نمی‌گذارم یهودیان کار خودشان را بکنند؟ و بنابراین، این دقیقاً همان کاری است که او تصمیم می‌گیرد انجام دهد.

لیسایس پیشنهاد می‌دهد که آزار و اذیت یهودیان را متوقف کند و آنها البته این پیشنهاد را می‌پذیرند. اما در این مرحله، ماهیت این درگیری تغییر می‌کند زیرا حشمونایی‌ها، اگرچه اکنون از آزار و اذیت‌هایی یافته‌اند

معتقدند که تا زمانی که به یک ملت آزاد تبدیل نشوند، واقعاً از تهدید چنین رویدادهایی در آینده رهایی نخواهند یافت. و این نوعی تفرقه در جامعه یهودی در حال حاضر است زیرا همه با این موضوع موافق نیستند.

افراد زیادی در اورشلیم، افراد زیادی در یهودیه بودند که حاضر بودند بگویند، بسیار خوب، بیا بیا پیشنهاد صلح را بپذیریم و با آن کنار بیایم. اما حشموئایی‌ها اینطور نبودند. آنها می‌خواستند این نبرد را ادامه دهند و برای استقلال یهود تلاش کنند.

در این برهه از زمان، برخی درگیری‌های سیاسی وجود دارد. سرنوشت یهودیان اکنون با سیاست در سوریه گره خورده است. سوریه جایی است که اکنون پایتخت امپراتوری سلوکی است.

و باور کنید، اینجا کلی درهم‌تنیدگی سیاسی وجود دارد، و من قرار نیست همه این اسم‌ها را به شما بدهم. چون گم می‌شوید. چون خیلی از آدم‌ها اسم یکسانی دارند، می‌دانید؟ خیلی از آدم‌ها در این ماجرا نقش دارند. بنابراین سعی می‌کنیم این را به حداقل برسانیم، تا جایی که لازم باشد بفهمیم اینجا چه خبر است.

بنابراین، اول از همه، ما دمیتریوس اول را داریم. دمیتریوس برادرزاده آنتیوخوس اپیفان، آنتیوخوس چهارم است. و او به سوریه حمله می‌کند. او آنتیوخوس پنجم، پسر آنتیوخوس چهارم، و هر دو لیسپاس را می‌کشد.

حالا، البته، او پادشاه است، درست است؟ خب، ما یک کاهن اعظم جدید در اورشلیم داریم، شخصی به نام آلکیموس. آلکیموس بخشی از حزب هلنی است. و او از دیمیتریوس درخواست می‌کند که به او در مبارزه با حشموئیان، که هنوز برای استقلال یهودیه تلاش می‌کنند، کمک کند.

خب، دیمیتریوس به این پاسخ می‌دهد. اتفاقاً این دیمیتریوس است که اینجا حضور دارد. او ارتشی را به رهبری مردی به نام باکیدس، که سرداری بسیار ترسناک در میان یونانیان بود، به اورشلیم می‌فرستد.

یهودا مجبور به عقب‌نشینی از اورشلیم می‌شود. و او جنگ چریکی خود را از سر می‌گیرد. در این مرحله نیروهای سلوکی از اورشلیم عقب‌نشینی کرده و به انطاکیه بازمی‌گردند تا شورش‌ها و تمام مشکلات سرکوب‌کننده آنجا را سرکوب کنند.

خب، دیمیتریوس مجبور می‌شود ارتش دیگری را به رهبری شخصی به نام نیکانور اعزام کند. و این به نوعی یک پیروزی بزرگ، خب، یک پیروزی بزرگ برای نیروهای حشموئایی می‌شود. زیرا در نبرد آداسا، نیروهای یهودا، در بزرگترین نبردی که تا آن زمان در آن شرکت کرده بودند، نیکانور و سربازانش را شکست می‌دهند.

و در واقع، در کتب مکابیان آمده است که آنها هنوز آن را به عنوان روز نیکانور جشن می‌گرفتند. به نظر نمی‌رسد که این روز در دوران بعدی وارد تقویم شده باشد. و امروزه هیچ یهودی را پیدا نمی‌کنید که روز نیکانور را جشن بگیرد.

اما در زمانی که این نبرد پیروز شد، دستاورد بسیار بزرگی برای حشموئایی‌ها محسوب می‌شد. خب، یهودا مکابئوس باید در مقابل ارتشی 20,000 نفری قرار می‌گرفت، که در آن روزها، به نظر کوچک می‌رسد... می‌دانید، وقتی فکر می‌کنید اسکندر کبیر نیروی 40,000 نفری داشت که برای فتح شرق به آنجا آورد

اما این ارتش نسبتاً کوچکی محسوب می‌شد. اما ۲۰،۰۰۰ نفر برای مقابله با مردمی مثل حشموئی‌ها، خب فکر کنم کمی زیاده‌روی به نظر می‌رسد. یهودا توانست مدتی مقاومت کند، هرچند که البته تعداد سربازانش در اینجا بسیار کمتر بود.

اما در نبرد الیعازر در سال ۱۶۱ پیش از میلاد بود که یهودا سرانجام در برابر نیروهای یونانی شکست خورد و هنگامی که او کشته شد، برادرش یوناتان، نفر بعدی، بلافاصله رهبری شورش حشموئی‌ها را به دست گرفت. بنابراین، وقتی از این نقطه به بعد عبور کنیم، قرار است در مورد چگونگی تغییر ماهیت شورش صحبت کنیم.

و به ویژه رهبری حشموئی‌ها در آینده. زیرا از این نقطه، حشموئی‌ها نه تنها شروع به شورش می‌کنند، بلکه به نوعی رهبران یهودیه به طور کلی می‌شوند. بنابراین این موضوع به جلسه بعدی ما موكول می‌شود.

این دکتر آنتونی توماسینو در حال تدریس در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه 7، شورش حشموئی‌ها است.